

نور المشرقین، عبدالله ثانی مشهور به بهشتی هروی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: ن.
مایل هروی، مشهد ۱۳۷۷ ش.

سید صادق سجّادی

نور المشرقین عنوان سفرنامه‌ای منظوم سروده عبدالله ثانی مشهور و متخلص به بهشتی هروی از شاعران عصر صفوی است. این مثنوی مشتمل است بر هزار و هفتصد و نود و یک بیت، در شرح سفر دراز شاعر به ولایات شرقی و مرکزی ایران و هندوستان؛ و آن محصول اواخر عمر شاعر است. از احوال بهشتی، جز آنچه از لای اشعارش برمی آید یا شاه حسین پسر ملک محمود سیستانی در خیر البیان و فصیح خوافی در مجمل فصیح آورده‌اند، اطلاع دقیقی در دست نیست. چه، تذکره‌نویسان غالباً از او غفلت کرده‌اند و حتی علی‌ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم او را به جای واله هروی گرفته است. بهشتی، به سال ۱۰۰۶، در هرات، در خاندانی از شیعیان آن جا، زاده شد. وی از سوی مادر نواده سید عبدالله شهید، از سادات مشهور آن دیار است که به جعفر بن ابی طالب (ع) نسب می‌برد. بهشتی در هرات رشد کرد و تحصیلات مقدماتی را هم آن جا گذراند و، در پرتو استعدادی که خود بدان اشاره کرده، در ده سالگی چنان شد که «ز سعی استاد، تعلیم به بیست‌ساله‌ها می‌داد». نخستین کلام منظوم را هم در همین سن و سال سرود. وی به خدمت فصیحی هروی شتافت که مجالسی برای آموزش فنون ادب به شاعران جوان داشت. فصیحی، که در او استعدادی می‌دید، به تربیتش همت گماشت تا چنان شد که، به درخواست یکی از شعردوستان هرات، شعر دشواری در مناقب حضرت امیر علیه السلام سرود که به «مثنی رباعی» مشهور شده و شاعر، به یمن آن،

شهرتی یافت و استادش، فصیحی، تخلص بهشتی به او داد. اشعاری که شاه حسین سیستانی از بهشتی آورده نشان می‌دهد که وی در دوره جوانی به غزل‌سرایی بیشتر گرایش داشته و در مجالس ادبی حسن خان شاملو در هرات غزل‌هایش را می‌شناخته‌اند. نخستین مرحله از سفرهای او در ایران، چنان‌که خود اشاره کرده، در سی سالگی شاعر بوده است. وی به خراسان رفت و از مشهد امام رضا علیه السلام و نیشابور و بیهق دیدار کرد و روی به قم نهاد و از آن جا روانه اصفهان و همدان شد و مدتی در همدان اقامت گزید. سپس به هرات بازگشت و چند سالی در آن شهر ماند تا شوق دیدار هند، که در آن روزگار مورد توجه و اقبال شاعران ایرانی بود، وی را به آن سرزمین کشانید. در هند، به شاهزاده مرادبخش فرزند شاه جهان گورکانی، پیوست و منظومه‌ای در ستایش او به نام مرادنامه سرود. بهشتی حدود بیست سال در آن دیار ماند. در سنین پیری بود که خاطرات سفر ایران و هند خود را به رشته نظم کشید و آن را نورالمشرقی نام نهاد.

چنین می‌نماید که بهشتی از روزگار سخت ناخشنود بوده و آن گونه که انتظار داشته از ممدوحان خود برخوردار نگشته و رنج‌ها و سختی‌ها دیده است. در آغاز نورالمشرقی، پس از ستایش گوهر آدمی و خاک و آب پاکی که طینت او از آن سرشته شده، بر «سپهر واژگون‌کار سفله‌پرور» خرده گرفته که روزگار را چنان گردانیده که «قدر خرف از گوهر فزون» شده و «دوران کمال جاهلان فرا رسیده است». از آن سو، به شکایت پرداخته که «هر تیر خدنگ که آسمان می‌ساخت، روزگار به جانب او پرتاب می‌کرد» و، به قصد شکست شیشه جان و تباهی ایامش، «اختر به سنگ و ماه به فلاخن» بدل شده است. پس «وقت آن است که خاک آب گردد و از سیل جهان خراب شود» و اختران بگریزند و «چون تگرگ بر سر سفلگان فرو ریزند». پس از آن، خطاب به آفتاب، به توصیف محسنات و فواید آن پرداخته و، در عین حال، به اشاره و کنایه بر او خرده گرفته که «با این همه لطف و خوش سرشتی، مشاطه چهره‌های زشت و پرورنده مخنثی چند» گشته است. بهشتی، سپس، به ذکر یکنمایی پروردگار «حی واحد و بصیر و سامع، فرد و صمد و لطیف و جامع» که «در عالم ذات بی‌چه و چون، در مملکت صفات بی‌چون» است پرداخته و صفات ایجابی و سلبی او را بر شمرده و بدان توانایی که در سخن بدو داده سپاسش گفته است. قطعه بعد در توصیف و ستایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، «آن سرو ریاض قاب قوسین / آن صدرنشین بزم کونین» است که افلاک و بهشت و کرسی و

عرش از قصر جلال اوست یک فرش. قطعه بعدی در مدح شاهزاده مرادبخش تیموری و شاه عباس صفوی است. بهشتی، پس از آن، به بیان وجه تسمیه نور المشرقین پرداخته است. او، در نخستین ابیات این قطعه، تصریح کرده که، پس از سیر در حدیقه سنایی و گل چینی از بوستان سعدی و بهره‌مندی از گلشن سبعة زلالی، چون نوبت به تحفة العراقین خاقانی شروانی رسید، از سه هزار بیت آن بیش از صد بیت را، که در ستایش پروردگار و رسول اوست، شایسته ندیده و بقیه را جز هذیان و لاف و گزاف نیافته، زیرا به مدح و ثنای اهل عصیان پرداخته و «در مدحت شاه مصر و موصل / راندست براقی فکر در گِل» و «در وصف امام‌های ناحق / افکند به بحر فکر زورق». از این رو، چنین دیده که خود به ستایش دوازده امام بپردازد تا «این دُرُج شود چو از گُهر پُر / از مدحتشان کند تفاخر». پس این سفرنامه را، که مشتمل است بر ستایش امامان حق، در برابر منظومه خاقانی، نور المشرقین نامید، بدان امید که مقبول ضمیر عاقلان باشد و از دخل و تصرف سفیهان در امان بماند. قطعات بعد به ذکر معجزات رسول اکرم، توصیف مکه و بیت الله الحرام و حجرالاسود، توصیف مدینه و گورستان بقیع، ذکر فضایل و مناقب حضرت امیر علیه السلام، که «گر جمله جهان سخن سرایتند / با مدح امیر بر نیایند»، و وصف حضرت فاطمه سلام الله علیها و سپس فرزندان او از ائمه اطهار علیهم السلام و معجزات آنان اختصاص یافته است.

بهشتی، سپس، به شرح احوال خود پرداخته و از تولد و بیماری و تحصیل و حضور در مجلس فصیحی و نخستین اشعاری که سروده سخن رانده و، پس از توصیف هرات، به ذکر شهر مشهد و فضایل آن پرداخته است. وی از مشهد به نیشابور و بیهق و سپس سمنان رفته و از تهران و قم و اصفهان دیدار کرده و، در توصیف شهر اخیر، از عمارات و بازارها و قهوه‌خانه‌ها و حمام‌ها و کاخ‌های صفوی و چهارباغ و هشت‌خلد و زاینده‌رود به تفصیل سخن رانده است. همدان مقصد بعدی بهشتی بود. وی دو ماه در آن جا سکنی گرفت تا خسروپاشا عثمانی برای تسخیر بغداد روی به همدان نهاد و بهشتی، از طریق مشهد، به هرات بازگشت و، چنان که خود تصریح کرده، دو سه سالی در آن جا «در خدمت خان و اهل دولت» ماند و از مجالست شاعرانی چون اسیری و اوجی نطنزی و ناظم و قیصر و افلاکی برخوردار شد و سپس عزم سفر هند کرد. در قطعه مربوط به سفر هند، نخست از انگیزه این سفر یاد کرده که «گردش روزگار بدخوی» او را، که «نه برگِ ره

و نه ساز» داشته، بدین کار وا داشته تا در آن جا «جولانگه بخت خویش» بیند. پس با کاروان آصف خان، حاجب دربار هند که با بسیاری از افاضل آهنگ آن سرزمین داشت، همراه شد. بهشتی به توصیف شهرها و قصبه‌های طول این راه که منزلگاه بود پرداخته است. نخست از قصبه کوچک سبزار، با سبزه‌زارهای دلکش و مردم پرنشاط آن، یاد کرده؛ سپس به وصف ولایت فراه که «ملکی است ز سلکِ گرمسیرات» با «کانِ زر و معدنِ نباتات» پرداخته و از آن جا رهسپار قلعه بُست در کنار هیرمند شده و سپس به قندهار رسیده است. بخش اعظم قطعاتی که در شرح این سفر سروده به راه دراز قندهار تا مرز هند، که بیست منزل بوده، اختصاص یافته و در آن از دشواری‌های راه و کوه‌ها و دشت‌ها و تپه‌ها و راهزنانی «جا کرده به جوف کوهساران» و جنگی که در میانه درگرفت یاد کرده تا به قلمرو هند رسیده است. شاعر، در توصیف سرزمین «مملو ز عجایب و غرایب» هند که «کابل و کشورِ دکن پاش» بوده نخست مهم‌ترین شهرهای طول این مسیر از کابل و پیشاور و لاهور و دهلی تا اکبرآباد و گوالیار و مالوه و نربده و برهانپور و احمدنگر و اوده؛ و عرض هند از مولتان و تته و اجمیر و الله‌آباد و رود گنگ و جمنا و پتنه و بنارس و بنگال همه را یاد کرده و از اوضاع طبیعی و خوی و رفتار مردمان آن جا و اقوام گوناگونش سخن رانده است. وی، در پایان، قطعه‌ای بلند را به وصف کشمیر «گلدسته گلستانِ فردوس» که «در وادیش از گل و ریاحین / پر کرده سوار دامنِ زین» اختصاص داده. باید گفت که این قطعه یکی از بهترین و دل‌نشین‌ترین قطعات سراسر این منظومه است. بهشتی، در پایان این قطعه، به خلاف آنچه در آغاز اثر گفته، به ناتوانی خود در برابر خاقانی معترف شده و اشعار خویش را بسی فروتر از تحفه‌العراقین وی دانسته و خطاب به خود آورده:

این دُر که بحرِ تحفه سفتی	یک بیت به طرزِ او نگفتی
این نوع مزخرف محقّر	با تحفه چه سان کنی برابر
کن ختم سخن چون نکته‌سنجان	خاقانی را دگر مرنجان

ویراستار نور المشرقین، نجیب مایل هروی، مقدمه‌ای ممتع و مفید درباره شاعر و منظومه او و، بر اساس همین منظومه و برخی منابع شناخته شده، تصویری از زندگی بهشتی عرضه کرده است. تعلیقات و یادداشت‌های او درباره برخی لغات و تعبیرات و مضامینی که شاعر از آیات و احادیث پرداخته و نیز فهارس کتاب بر فایده آن افزوده است.